

علی محمد افغانی

بحث در مورد نویسندگان نشر نوین فارسی آن زمانی کامل خواهد بود که به علی محمد افغانی اشاره کرد، نویسنده‌ای که با انتشار رمان شگفت‌انگیز شوهر آهو خانم در ۱۳۴۰ش. هیاهوی بسیاری را در محافل و عرصه‌های فکری و حوزه‌های ادبی ایران برپا کرد [۱۵]. این رمان افزون بر پذیرش در نزد عموم خوانندگان، منتقدان ادبی را نیز شگفت‌زده کرد. این دسته از منتقدان، در طول تقریباً یک دهه پیش از آفرینش آن، شاهد پدید آمدن آثاری قالبی و خسته‌کننده بودند و انتظار نداشتند که در وضعیت اجتماعی حاکم در آن زمان، اثری چنین ارزشمندی، آن هم از نویسنده‌ای ناشناخته ببینند. از این‌رو، واکنش نخستین در برابر این کتاب، انفعالی و سرد بود و آن‌چنان توجهی به این کتاب از خود نشان ندادند. اما به ویژه به سبب گرایش خوانندگان به شوهر آهو خانم، اندک اندک ناباوری نخستین منتقدان ادبی کم‌رنگ شد و رویارویی سکوت‌آمیز آنان زدوده شد. چندین ماه، ذوق و استعداد سرشار علی محمد افغانی و تاثیر کتاب وی، موضوع بحث عرصه‌های فکری و محافل روشنفکری در تهران بود. دو تن از پرآوازه‌ترین منتقدان ادبی، این اثر را بزرگ‌ترین رمانی دانستند که تا آن زمان به زبان فارسی نوشته شده است و بر این باور بودند که این رمان، بی‌گمان با آثار نویسندگان بزرگی چون بالزاک و تولستوی درخور سنجش است.

درونمایه‌ی داستان شوهر آهو خانم، زندگی و سرنوشت نسلی از ایرانیان است که سال‌هاست روزگار آنان به سر آمده است. این رمان به مثابه‌ی دایرةالمعارفی است؛ حجم این رمان - بیش از ۸۶۳ صفحه - و گستردگی مباحث آن، مانع از آن است که بتوانیم آن را در مجالی اندک، خلاصه کنیم. اشاره‌ای کوتاه

به سیر کلی داستان، به ارزیابی ما پیرامون این اثر یاری می‌رساند.

شوهر آهو خانم در فضای اندوه‌ناک و حسرت‌انگیز یکی از شهرهای ایران آغاز می‌شود. نویسنده، آرام و با ورزیدگی، خواننده را به کرمانشاه ۶۰-۷۰ سال پیش می‌برد و زندگی خسته‌کننده و کسالت‌بار مردم را به تصویر می‌کشد. پس از گشتی در شهر، در برابر یک نانوایی درنگ می‌کنیم و با دو تن از شخصیت‌های اصلی داستان روبرو می‌شویم: «سید میران»، نانوایی قدیمی و ساده‌دل که صداقت او زیانزد همگان است و «هما»، دختری جوان و فریبنده که به هر فریبی روی می‌آورد تا سید را بفریبد و دل او را به چنگ آورد تا برای خود، پشتیبانی بیابد. سومین شخصیت داستانی و از جنبه‌های بسیاری، مهم‌ترین شخصیت، زن سید میران، آهو خانم است که در خانه‌ی سید با او آشنا می‌شویم. جذابیت داستان، از روابط این سه نفر سرچشمه می‌گیرد. نانوای ساده‌دل، فریب این زن اغواگر را می‌خورد، اصول اخلاقی و رفتارهای اجتماعی را به فراموشی می‌سپارد و او را به عنوان همسر موقت خود به خانه می‌برد. سید میران، همسر وفادار و فرزندان خود را نادیده می‌گیرد. محیط آرام، دوستانه و شاد خانه‌ی نانوای عرصه‌ی رویارویی‌های تند، کینه‌توزی‌ها و حسدورزیدن‌های دورقیب می‌شود. آهو خانم تحقیر می‌شود و بی‌احترامی می‌بیند، اما او مصمم است به هر بهایی که شده از حقوق خود دفاع کند. در پایان این ماجرای اندوهناک، آهو خانم، پیروز از میدان مبارزه بیرون می‌آید.

از داستان شوهر آهو خانم برمی‌آید که درونمایه‌ی اصلی آن، زندگی پُر درد و رنج زن ایرانی است. خوانندگان این پژوهش به یاد دارند که موضوع رمان‌های ایرانی بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ ش. نیز زنان و گرفتاری‌ها و سختی‌های آنان

بود. اما همان‌گونه که پیشتر گفته شد، رویارویی بیشتر نویسندگان این رمان‌ها با این‌گونه موضوع‌ها، سطحی و ساختگی است. گرچه کتاب‌های این نویسندگان، از توصیف رنج‌ها و نابسامانی‌های زنان ایرانی آکنده بود، در هیچ یک از آنها، مسایل به صورت اساسی و زیربنایی بیان نشده است. شاید وضعیت جامعه‌ی آن روز ایران و به ویژه آموزه‌های مذهبی و پاره‌ای از سنت‌های اجتماعی، مانع از آن بود که واقعیت‌هایی که بر زن ایرانی می‌گذشت، در سده‌ی بیستم بیان شود. اما علی محمد افغانی بر نکته‌ی اصلی دست گذاشته بود. او در این رمان کلاسیک، تصویر زن ایرانی و به بردگی گرفتن آنان را به صورت زنی که چاره‌ای جز هوسرانی شوهر ندارد ترسیم می‌کند. قوانین و آداب و رسوم چنین جامعه‌ای، در خدمت مردان و برای چیرگی آنان بر زنان بود. در این جامعه‌ی مردسالار، بهره‌ی زن، تحقیر و توهین بود. از سوی دیگر، افغانی در شوهر آهو خانم نشان می‌دهد که زن ایرانی در گستره‌ی تاریخ، به رغم تمام این بی‌عدالتی‌ها و ستم‌ها، تا چه اندازه شکیبا و بردبار بوده است. نویسنده، با آن چنان ورزیدگی و هنرمندی، این‌گونه مسایل را بیان می‌کند که در نثر نوین فارسی، کمتر می‌توان همانندی برای آن یافت.

یکی از ویژگی‌های بارز و برجسته‌ی شوهر آهو خانم، گستردگی و گوناگونی شخصیت‌های داستانی آن است. چهره‌هایی که در این داستان پدیدار می‌شوند، آن‌چنان واقعی به نظر می‌رسند که خواننده، به سادگی می‌تواند نمونه‌ی آنها را در خانواده و دوستان خود بیابد. یکی از منتقدان ایرانی در این مورد می‌نویسد:

آهو خانم را می‌توان در هر خانه‌ای در ایران یافت. شوهرش، سید میران را در هر کوی و برزنی می‌بینیم و گویا همسایه‌های آنها، همسایه‌های خود ما هستند.

از سوی دیگر هر یک از این شخصیت‌ها، چهره‌ای انسانی و چهره‌ای دنیایی دارند. این رمان، در عین حال که رویدادها و ماجراهای خانواده‌ای معمولی از طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی آن روز ایران را نشان می‌دهد، تصوّر تمام مردان این جامعه را از مفهوم زندگی بیان می‌کند. شوهر آهو خانم، آمیزه‌ای از عینیت و واقعیت است، همانند تمام داستان‌های کلاسیک. علی محمد افغانی، مشاهده‌های خود را باز می‌گوید و بر این اساس، تحلیل‌ها و صحنه‌های زنده و طبیعی داستان، نتیجه‌ی مشاهده‌های عینی است و نه قدرت تخیل نویسنده. تمام عناصر داستانی در این رمان، از زندگی سرچشمه گرفته شده و با روشنی و درنگ به تصویر درآمده است.

اگر چه آگاهی‌های ما در باره علی محمد افغانی اندک است (گفته می‌شود که او افسر ارتش در دوره‌ی پهلوی بود و به سبب گرایش‌های چپ‌گرایانه، چند سال را در زندان گذراند و شوهر آهو خانم را در زندان نوشت) با این همه، کاملاً آشکار است که توانایی و استعداد او در نوشته‌هایش، از جنس حساسیت و درنگ یک هنرمند است و نه فضل و دانش پژوهشگری ادبی. این موضوع برای افغانی به عنوان رمان‌نویس، نتیجه‌ای دو سویه داشته است: هم سودمند بوده است و هم زیان‌آور. از یک سو، نوشته‌های او، به دور از وسواس‌ها و تردیدهای یک نویسنده‌ی ادبی فاضل است و از سوی دیگر چون او دریافته است که از نظر آگاهی‌های ادبیات سنتی، با کاستی‌هایی روبروست، ناشیانه می‌کوشد با اظهار فضل، بر کاستی‌های خود سرپوش گذارد. نتیجه آن است که خواننده احساس می‌کند که نویسنده، بدون توجه به خاستگاه اجتماعی و یا زمینه‌ی فکری شخصیت‌های داستانی، آموخته‌ها و آگاهی‌های خود را به آنان القا می‌کند. سید میران، بیچاره‌ی کهنسالی که حتی نمی‌تواند نامش را بنویسد، از آریستوفان،

پاسکال و بالزاک نقل قول می‌کند و از هنر، فلسفه، موسیقی و حتی اپرای ریمسکی - کورساکف^۱ (خروس طلایی) سخن می‌راند. هما، دختر بی‌سواد روستایی، از اتللو و دون کیشوت نام به میان می‌آورد و حتی از کلثوپاترا و زنان هندو که خود را همراه با جنازه‌ی همسر می‌سوزانند آگاهی دارد. حسین خان، سرپرست فاحشه‌خانه، به بحث‌های جدی مربوط به کنفوسیوس و بودا می‌پردازد. در پایان داستان، آهو خانم نگون‌بخت، در یک سخنرانی بلیغانه، مسایل و مشکلات اجتماعی و انسانی را تجزیه و تحلیل می‌کند. این نادرستی‌ها و مواردی از جمله به درازا کشیدن گفتگوها، پراکنده‌گویی و پاره‌ای از توصیف‌های زاید، به این اثر آسیب می‌رساند؛ اما در مقایسه با تصویرهای هنرمندانه‌ای که از زندگی و جامعه‌ی ایرانی به دست داده شده است، آن‌چنان در خور توجه نیستند.

رمان شوهر آهو خانم، از حیث درونمایه، تواناست، اما از نظر سبک ادبی دارای نارسایی‌هایی است. اهمیت این رمان، جدا از ارزش‌های هنری و ادبی آن، به سبب آن است که این داستان، در حقیقت تاریخ اجتماعی است که به زمان و مکانی مشخص وابسته است و نیز داستان، دارای پیام و هدفی است. هر انتقادی که بر شیوه‌ی نویسندگی علی محمد افغانی روا داریم، تردیدی نیست که رمان شوهر آهو خانم، یکی از اندک رمان‌هایی است که در پیشرفت داستان‌نویسی نوین ایران، تأثیری به‌سزا داشته و برای ادبیات فارسی، آینده‌ای روشن و شفاف را به تصویر درآورده است - آینده‌ای که در خور و زیبنده‌ی گنجینه‌ی گران سنگی ادبی ایران باشد [۱۶].

1 . Rimsky-Korsakov.

یادداشت‌های مترجمان

[۱] سخن حسن میر عابدینی در صد سال داستان‌نویسی ایران (ص ۲۵۲) نزدیک به این سخن دکتر کامشاد است: جلال آل احمد «در پی یافتن استقلال هنری برآمد و پاره‌ای از «ایرانی» ترین داستان‌ها را پدید آورد».

[۲] جلال آل احمد افزون بر این سه مجموعه درباره‌ی آداب و رسوم، فرهنگ عامیانه و مسایل مربوط به مناطق روستایی، آثاری دیگری نیز در این زمینه نوشته است: سفری به شهر بادگیرها، مهرگان در مشهد اردهال، گذری به حاشیه کویر، گزارشی از خوزستان و آیین فصل.

[۳] به نظر می‌رسد ترجمه‌ی این آثار، با گرایش‌های سیاسی و جامعه‌گرایی جلال آل احمد در پیوند است. در سال ۱۳۲۶ انشعابی در حزب توده که آل احمد عضو آن بود پدید می‌آید. پس از این انشعاب، وی به جریان‌های فکری دیگری می‌گراید و با گذشت زمان ویژگی‌های جامعه‌گرایی از دیدگاه او زدوده می‌شود و تا حدی به اندیشه‌های انگیزستان‌سیالیستی گرایش می‌یابد. نوع نگاه نویسندگان این آثار به زندگی (داستایوفسکی، کامو، سارتر و ژید) به خوبی نشان‌دهنده‌ی تغییر فکری مترجم این آثار است.

[۴] به این سه نویسنده‌ی امریکایی باید نام جان اشتاین بک را نیز افزود. تاثیرپذیری چوبک از این نویسندگان بر پایه‌ی دیدگاه ناتورالیستی اوست. چوبک به پیروی از این نویسندگان به مسایلی توجه می‌کند که خوشایند همگان نیست، چرا که بر اساس چنین نگرشی جامعه، چهره‌ی واقعی خود را از نظر پوشانده و ناپاکی جامعه در پشت پرده‌ای به ظاهر زیبا پنهان است. او به مانند این نویسندگان بر این باور است که وظیفه‌ی هنرمند آن است که پرده از روی پلیدی‌های جامعه بردارد.

[۵] در این باره نگاه کنید به: حسن، صد سال داستان‌نویسی ایران،

همان، ص ۲۴۱ به بعد؛ میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه، رمان)، انتشارات شفا، تهران، ۱۳۶۶، صص ۶۲۱-۶۲۲؛ سپانلو، محمدعلی، نویسندگان پیشرو ایران، انتشارات نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، صص ۱۰۵-۱۰۶.

[۶] از این خاورشناس اتریشی، ترجمه‌ای از کتاب موش و گربه عبید زاکانی (چاپ سالسبورگ، ۱۹۴۷ م.) نیز بر جای مانده است. **سالیانه‌های مترجمان**

[۷] درباره‌ی رمان **تنگسیر** این نکته‌ها گفته است: «تنگسیر، مرثیه‌ای بر نابودی

ارزش‌های گرانمایه‌ی گذشته است. مرثیه‌ای که اندوه از دست رفتن این ارزش‌ها را در خواننده برمی‌انگیزد» (صد سال داستان‌نویسی ایران، ج ۱ و ۲، ص ۴۳۹). «تنگسیر، نوشته [۱] این احتمال که دکتر کامشاد بیان کرده ضعف است. دکتر محمدعلی همایون، متفاوتی در میان آثار چوبک است، دزگیری مردی مقاوم با جامعه‌ی نامناسب، درونمایه کاپوزیان در صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت (ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، طرح نو، تهران، داستان را می‌سازد» (همان، ص ۴۴۰).

صص ۳۱۷-۳۰۱) این احتمال را که هدایت از آغاز در پی خودکشی بوده است نپذیرفته و بر این باور است که او از فضای تنگی، ناپسایمان و نامساعد ایران گریخته است و وضعیت (چوبک) نیز نباید افزود: چراغ آخر (۱۳۴۴) شامل ۹ قصه و یک شعر بی‌وزن و دوز اول قبر (۱۳۳۳) او در شواری‌های بعدی، او را هر چه بیشتر به سوی خودکشی کشانده است. شامل ۲ قصه و یک نمایشنامه.

[۸] ترجمه‌ی خیر روزنامه‌ی لوموند بازدم آوریل ۱۹۵۱ چنین است: «تنگسیر» به بعد) این ویژگی‌ها را

حوادث شهری

برای داستان‌های صادق چوبک بر شمرده است:

نویسنده ایرانی، صادق هدایت چهل و دو ساله [۹] برادر زن تسمیاز بزم‌آرا ۲- توجه عمیقی به زشتی‌ها و پلیدی‌ها، توجهی ناآوارا بیستی و دقیق که اکل که چندی پیش در تهران مقبول شد، با گاز در آشپزخانه مسکن کوچکش آثار چوبک را دربر می‌گیرد...

واقع در عمارت شماره ۳۷ مکرر کوچه‌ی شامی بونه خودکشی کرد. شکستن حرمت کادب کلمات و مفاهیم، یکی از خدمات‌هایی که مکتب آقای هدایت که شش ماه قبل به پاریس آمدم بود در چندبار میل خود را به ناآوارا بیستم به ادبیات کرد شکستن حرمت فلاپی کلمات و مفاهیم است. خانم دادن به زندگی‌اش ابراز کرده بوده است. از ک: فرزانه، م. فیم: آشنایی چوبک هم از این قاعده پیروی می‌کند و کلمه‌هایی را که نویسندگان پیش از با صادق هدایت، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۹۴. او از آوردن آنها آبا و کراهت داشتند در داستان‌هایش به کار می‌گیرد...

[۳] چنین به نظر می‌رسد به رغم آن که خانواده‌ی صادق هدایت ثروتمند بودند و از توجه به شخصیت‌ها و آدم‌های نوسری خورده و بیچاره و گراموش

اشراف به شمار می‌آمدند اما پدر او از این ثروت بهره‌ای نبرده بود. سجن م. ف. فرزانه در این شده‌ای مانند رانندگان بیابانی (در چرا در نا توانی ملده بود)، لوطی مورد خواندنی است: «شک نیست که صادق هدایت در یک خانواده جا افتاده قدیمی به دنیا عشتری‌ها (در آتری که لوطیس مرده بود) و مرده‌شوی‌ها (در کپیراهن آمده است. خانواده‌ی که در ایران از «اشراف» به حساب می‌آید و می‌تواند تا چند پشتش را (زرشکی).

بشمارد، ولی اشتباه نشود. اگر خاندان هدایت دارای صاحب منصبان دیوانی مقتدر بود، در ۴- قدرت تصویرپردازی، صادق چوبک در تصویر صحنه‌ها

عوض پدر هدایت از مقامات خیلی بالا و از تمول چشم‌گیری بهره‌مند نبود. من که در خانه‌ی و شخصیت‌های داستان‌هایش بچیره‌دست است و همانند نقاشی مسکونی خانواده‌ی هدایت رفت و آمد داشتیم، می‌توانم شهادت بدهم که از نظر مادی پدر

عمل می‌کند...

۵. شیوه بیان خشن و صریح داستان‌ها و گفت و گوهای درخشان و دقیق شخصیت‌ها. زبان داستان‌های چوبک، زبانی است تصویری به این معنا که از تشبیهات و استعاره‌ها بیشتر مدد می‌گیرد تا عبارت‌های توضیحی و جمله‌های تشریحی...

[۱۰] به این آثار به‌آذین، این داستان‌ها را نیز باید افزود: *مُهرهٔ مار* (۱۳۴۴)، *شهر خدا* (۱۳۴۹)، *از آن سوی دیوار* (۱۳۵۱) و *منتخب داستان‌ها* (۱۳۵۱).

[۱۱] برای آگاهی بیشتر از آثار به‌آذین نگاه کنید به:

- دست‌غیب، عبدالعلی، *نقد آثار م. ا. به‌آذین*، انتشارات چاپار، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۱-۱۳.

- میر عابدینی، حسن، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، نشر چشمه، ویراست دوم، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱ و ۲، صص ۲۴۱-۲۳۶.

- میر صادقی، جمال، *ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه و رمان)*، انتشارت شفا، تهران، ۱۳۶۶، صص ۶۴۵-۶۳۹.

[۱۲] *یَکُلیا و تنهایی او از سوی مجله‌ی سخن عنوان بهترین رمان ایرانی را در سال ۱۳۳۵ یافت.*

[۱۳] این سخن دکتر کامشاد با نظر حسن میر عابدینی در *صد سال داستان‌نویسی ایران* (همان، ج ۱ و ۲، ص ۳۴۳) همسو نیست. چرا که میر عابدینی معتقد است این رمان کوتاه، ساختمان محکمی دارد همراه با نثری زیبا و توصیفی، نثری شاعرانه و عاطفی که شخصیت‌ها و موفعیت‌ها را با توصیف‌هایی احساساتی و رنگین تصویر می‌کند.

[۱۴] از جمله رمان *شریفجان*، *شریفجان* (نام پیشین: *فسل کلاغ‌ها*)، مجموعه‌ی داستانی *گمرک چینواد* (در ۱۳۴۷ آگهی شد، اما انتشار نیافت) و چند داستان کوتاه در *مجله‌های جنگ اصفهان و سخن*.

[۱۵] «انجمن کتاب ایران»، شوهر آهو خانم را به عنوان رمان برتر سال ۱۳۴۰ انتخاب کرد. سیروس پرهام در *مجله‌ی راهنمای کتاب* (دی ۱۳۴۰) چنین نوشت: «بی‌گمان، بزرگ‌ترین رمان زبان فارسی به وجود آمده و (با قید احتیاط) تواناترین داستان‌نویس ایرانی، درست همان لحظه‌ای که انتظارش نمی‌رفت، پا به میدان نهاده است» و نجف دریابندری در

مجله‌ی سخن (آذر ۱۳۴۸) چنین نوشت: «نویسنده در این داستان از زندگی مردم عادی اجتماع ماتراژدی عمیقی پدید آورده و صحنه‌هایی پرداخته است که انسان را به یاد صحنه‌های آثار بالزاک و تولستوی می‌اندازد. این نخستین بار است که یک کتاب فارسی به من جرأت چنین قیاسی را می‌دهد».

[۱۶] به آثار علی محمد افغانی باید این آثار را افزود: شادکامان درّه قره‌سو (۱۳۴۵)، شلغم میوه بهشته (۱۳۵۵)، دکتر بکتاش، (۱۳۶۰) سیندخت (۱۳۶۰)، بافته‌های رنج (۱۳۶۱)، همسفرها و محکوم به اعدام.

یادداشت‌های مترجمان

- [۱] این کتاب با عنوان ترانه‌های خیام در ۱۱۶ صفحه (با مقدمه و یک صفحه‌ی فهرست و ۶ تصویر از درویش نقاش) به سال ۱۳۱۱ منتشر شد.
- [۲] م.ف. فرزانه یکی از نزدیک‌ترین دوستان هدایت در آشنایی با صادق هدایت (نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۶۹) تصویری از این کتاب را به چاپ رسانده و این عبارت‌ها را نوشته است:

وقتی هدایت افسانه‌ی آفرینش را به من هدیه می‌داد خواهش کردم که طبق معمول روی صفحه‌ی اول آن چیزی بنویسد و امضا کند. او نوشت: «هر کس قلم دارد بگذارند لای کفنش». غمگین شدم، اعتراض کردم: «ولیکن چیز دیگری بنویسد» و او همین جمله‌ی مرا اضافه کرد!

فصل ۱۵ بخش دوم

دوره‌ی نخستین (۱۱۰۶-۱۱۰۱ ش.)

فصل ۱۴ نویسنده‌ی پیشگام ایران نوین: صادق هدایت

فصل ۱۵ هدایت پیش از نخستین سفر به فرانسه، دو کتاب منتشر کرد: *فصل ۱۶* *فصل ۱۷* *فصل ۱۸* *فصل ۱۹* *فصل ۲۰* *فصل ۲۱* *فصل ۲۲* *فصل ۲۳* *فصل ۲۴* *فصل ۲۵* *فصل ۲۶* *فصل ۲۷* *فصل ۲۸* *فصل ۲۹* *فصل ۳۰* *فصل ۳۱* *فصل ۳۲* *فصل ۳۳* *فصل ۳۴* *فصل ۳۵* *فصل ۳۶* *فصل ۳۷* *فصل ۳۸* *فصل ۳۹* *فصل ۴۰* *فصل ۴۱* *فصل ۴۲* *فصل ۴۳* *فصل ۴۴* *فصل ۴۵* *فصل ۴۶* *فصل ۴۷* *فصل ۴۸* *فصل ۴۹* *فصل ۵۰* *فصل ۵۱* *فصل ۵۲* *فصل ۵۳* *فصل ۵۴* *فصل ۵۵* *فصل ۵۶* *فصل ۵۷* *فصل ۵۸* *فصل ۵۹* *فصل ۶۰* *فصل ۶۱* *فصل ۶۲* *فصل ۶۳* *فصل ۶۴* *فصل ۶۵* *فصل ۶۶* *فصل ۶۷* *فصل ۶۸* *فصل ۶۹* *فصل ۷۰* *فصل ۷۱* *فصل ۷۲* *فصل ۷۳* *فصل ۷۴* *فصل ۷۵* *فصل ۷۶* *فصل ۷۷* *فصل ۷۸* *فصل ۷۹* *فصل ۸۰* *فصل ۸۱* *فصل ۸۲* *فصل ۸۳* *فصل ۸۴* *فصل ۸۵* *فصل ۸۶* *فصل ۸۷* *فصل ۸۸* *فصل ۸۹* *فصل ۹۰* *فصل ۹۱* *فصل ۹۲* *فصل ۹۳* *فصل ۹۴* *فصل ۹۵* *فصل ۹۶* *فصل ۹۷* *فصل ۹۸* *فصل ۹۹* *فصل ۱۰۰*

فصل ۱۶ *فصل ۱۷* *فصل ۱۸* *فصل ۱۹* *فصل ۲۰* *فصل ۲۱* *فصل ۲۲* *فصل ۲۳* *فصل ۲۴* *فصل ۲۵* *فصل ۲۶* *فصل ۲۷* *فصل ۲۸* *فصل ۲۹* *فصل ۳۰* *فصل ۳۱* *فصل ۳۲* *فصل ۳۳* *فصل ۳۴* *فصل ۳۵* *فصل ۳۶* *فصل ۳۷* *فصل ۳۸* *فصل ۳۹* *فصل ۴۰* *فصل ۴۱* *فصل ۴۲* *فصل ۴۳* *فصل ۴۴* *فصل ۴۵* *فصل ۴۶* *فصل ۴۷* *فصل ۴۸* *فصل ۴۹* *فصل ۵۰* *فصل ۵۱* *فصل ۵۲* *فصل ۵۳* *فصل ۵۴* *فصل ۵۵* *فصل ۵۶* *فصل ۵۷* *فصل ۵۸* *فصل ۵۹* *فصل ۶۰* *فصل ۶۱* *فصل ۶۲* *فصل ۶۳* *فصل ۶۴* *فصل ۶۵* *فصل ۶۶* *فصل ۶۷* *فصل ۶۸* *فصل ۶۹* *فصل ۷۰* *فصل ۷۱* *فصل ۷۲* *فصل ۷۳* *فصل ۷۴* *فصل ۷۵* *فصل ۷۶* *فصل ۷۷* *فصل ۷۸* *فصل ۷۹* *فصل ۸۰* *فصل ۸۱* *فصل ۸۲* *فصل ۸۳* *فصل ۸۴* *فصل ۸۵* *فصل ۸۶* *فصل ۸۷* *فصل ۸۸* *فصل ۸۹* *فصل ۹۰* *فصل ۹۱* *فصل ۹۲* *فصل ۹۳* *فصل ۹۴* *فصل ۹۵* *فصل ۹۶* *فصل ۹۷* *فصل ۹۸* *فصل ۹۹* *فصل ۱۰۰*

۱. این کتاب را نباید با پژوهش پرآوازه‌ی صادق هدایت درباره‌ی رباعیات خیام و طبقه‌بندی این رباعیات اشتباه کرد.

فصل ۱۴

نویسنده‌ی پیشگام ایران نوین: صادق هدایت

در سال ۱۳۰۴ ش. دانشجوی جوان ایرانی، صادق هدایت، با بورس تحصیلی و به هزینه‌ی دولت برای تحصیل در رشته‌ی دندانپزشکی به اروپا رفت. اما در زمان اندکی، از دندانپزشکی به مهندسی تغییر رشته داد. اما به این رشته نیز علاقه نداشت، بنابراین تصمیم گرفت به مطالعه‌ی زبان‌های ایران پیش از اسلام و فرهنگ باستان ایران بپردازد. آشنایی صادق هدایت با زندگی ادبی و فکری فرانسه سبب شد که وی به مطالعه و بررسی گسترده‌ی موضوع‌های مورد علاقه خود بپردازد اما نتوانست تحصیلات خود را به پایان برساند و مدرک دانشگاهی دریافت کند؛ گویا او دریافته بود ذاتاً یک هنرمند است تا یک پژوهشگر و محقق. هنگامی که وی در سال ۱۳۰۹ ش. به ایران بازگشت، تنها دستاورد وی از این سفر، دست یافتن به نخستین کوشش‌ها در عرصه‌ی نویسندگی و داستان‌نویسی بود.

حدود ۲۰ سال بعد، صادق هدایت بار دیگر به فرانسه رفت. در طول این

پروفسور هانری ماسه، پژوهشگر برجسته‌ی فرهنگ عامیانه‌ی ایران، سال‌ها، او ۳۰ کتاب منتشر کرد و به عنوان برجسته‌ترین نویسنده‌ی نثر نوین نبرنگستان را اثری ارزشمند می‌داند. هدایت نیز برای این اثر، ارزش زیادی ایران شناخته می‌شد. سفر دوم هدایت به فرانسه، بیش از آن که با هدف دست برمی‌شمرد، پس از انتشار آن، یادداشت‌ها و اطلاعات بیشتری فراهم کرد که به یافتن به تجربه‌ها و آموخته‌های جدید باشد، نوعی گریز بود. صادق هدایت متن اصلی چاپ‌های بعدی افزوده شد [۹]، اما با تأسف باید گفت که چاپ اندکی پس از ورود به پاریس، خودکشی کرد. به احتمال زیاد، او از آغاز سفر، در نخست این کتاب در پاریس توقف شد و اکنون به دشواری می‌توان نسخه‌ای از پی خودکشی بوده است [۱۱] چرا که در تهران، بر روی یک کارت حداحافظی آن یافت [۱۰].
چنین نوشته بود:

۲. گذری بر گذشته‌ها

شاید نیز هدایت می‌اندیشید که در پاریس می‌تواند بدون آلوده کردن خاک دومین موضوع مورد توجه صادق هدایت در این دوره، دوباره زنده کردن پاک و مقدس ایران خودکشی کند، زیرا او در مورد پاک ماندن خاک و وطن، شکوهمندی تاریخ ایران بود. او به ویژه به جنبش‌ها و قیام‌های ایرانیان در برابر باورهای استوار و حتی عارفانه داشت؛ در عین حال گرایش او به آیین زردشتی مهاجمان عرب و مغول پرداخت. سایه مغول، دو نمایشنامه تاریخی پروین دختر و آموزه‌های این آیین را نیاید نادیده گرفت. شاید هم در آرزوی گمنامی و آنزوایی سامان [۱۱] (۱۳۰۹ ش.) و ملزبار، بخشی از اصفهان نصف جهان و دو داستان بود که در ایران نمی‌جست و آن را در پاریس می‌یافت. خبر کوتاهی درباره‌ی کوتاه «آتش پرست» و «آخرین لبخند»، همگی بر پایه‌ی این درونمایه، نوشته شد مرگ او، نخستین بار در یکی از روزنامه‌های ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ م. / ۲۱ فروردین و در تمام دوران فعالیت ادبی صادق هدایت، مورد توجه او بود.
۱۳۳۰ ش. پاریس به آگاهی همگان رسید:

سایه مغول (۱۳۱۰ ش.) داستان یک جوان ایرانی به نام شاهرخ است که به یک ایرانی به نام صادق هدایت، با باز کردن شیر گار در آپارتمان کشورش عشق می‌ورزد و در برابر نفوذ بیگانگان مغول و عرب در ایران به مبارزه کوچکی در کوچه‌های سامنی یونه، خودکشی کرده است [۱۲].
بر می‌خیزد مغولان، نامزد او، گلشاد را و حشیانه می‌کشند و شاهرخ به‌سوز کند صادق هدایت در زمان خودکشی، ۲۸ ساله بود. او در [۲۸ بهمن ۱۳۲۸ ش.] به سوی خورده که انتقام خون او را بگیرد. او در [۲۱ شهریور ۱۳۲۸ ش.] پیش از این، از زمان به سوی آمد. وی از خانواده‌ی اشراقی بود [۱۳].
گردد که در جنگل به کمبری مغولان می‌نشیند. تعدادی از مغولان کشته حکایت قاجار، پیشه‌های دولتی برعهده داشتند. خانواده‌ی هدایت، در اصل، اهلی می‌شوند، اما در نزدیکی، بلندی شاهرخ مجروح می‌شود. اسب شاهرخ می‌گریزد و او با زن‌ها و بچه‌ها از آنجا فرار می‌کند. او در تهران می‌ماند، اما بر زمین نرسد.
نزد دو سوار مغول، نعره زنان، اسب را دنبال می‌کنند. شاهرخ به‌سوز می‌شود و خانواده از طبقه‌ای به‌شمار می‌آمدند که با پدید آمدن حکومت مرکزی قاجار در

ایران به قدرت رسیدند. گسترش دیوان سالاری پس از سرنگونی صفویه و هجوم افغان‌ها در ۱۳۴۱ ق.، موجب رشد شهرها و رویارویی با گرایش‌های جدایی طلبانه‌ی رهبران قبیله‌ها و طایفه‌ها شد. خانواده‌هایی مانند خانواده‌ی هدایت، اهل فرهنگ و خردورزی و دوستدار صلح و آرامش بودند. نیای بزرگ

صادق هدایت، رضاقلی خان هدایت (۱۲۸۸-۱۲۱۵ ق. / ۱۸۷۱-۱۸۰۰ م.) که

در زندگی نامه‌ی خود، نسب نامه‌اش به شیخ عکرمال هندی و سپاهنده‌ی سپاه آوازمی

سده‌ی ۸ ق. می‌رسد، از بزرگان این خاندان به‌شمار می‌رفت. رضاقلی خان هدایت در دربار قاجار، پیشه‌های مهمی برعهده داشت از جمله خزانه‌دار، سفیر،

صداک الشعراء، سرپرست تعلیم و تربیت شاهزادگان و نیز رییس دارالفنون. افزون

زنده ایله گورک (۱۳۱۲-۱۳۱۴ م.) نیز تاریخ‌نگار درخوری بود و تخلص شعری او - هدایت -

زندگی خانگی هدایت بود. او کاتب و تاریخ‌نگار درخوری بود و تخلص شعری او - هدایت -

بوشهری سرانندگان فارسی زبان و با نام مجمع الفصحاء تدوین کرد. این کتاب، یکی از

مغایع علمی ادبیان دیوان در نگارش تاریخ ادبیات ایران بوده است. و دوستان

نویسنده، هنرمند و موسیقی‌دان او به حرکت جدیدی را در هنر و ادبیات آغاز به

کردن کرد. این عهدها برای هدایت بسیار هیجان‌انگیز بود؛ هدایت کاتب اصلی

و راهبر این گروه‌ها بود و آنان را تشویق و یاری می‌کرد (۲۲). سایه متول الدوله،

(فوق ۱۳۰۰ م.) رییس نخستین مجلس ایران، از نیاکان رضاقلی خان هدایت بودند.

سازمان در ۱۳۰۲ م. (۱۳۰۲ م.) در نشر خاندان هدایت در مشروطیت چنین می‌نویسد:

در این سال‌ها، صدای ادوای بزرگ و متنفر که همگی آنان از تحصیلات عالی برخوردار

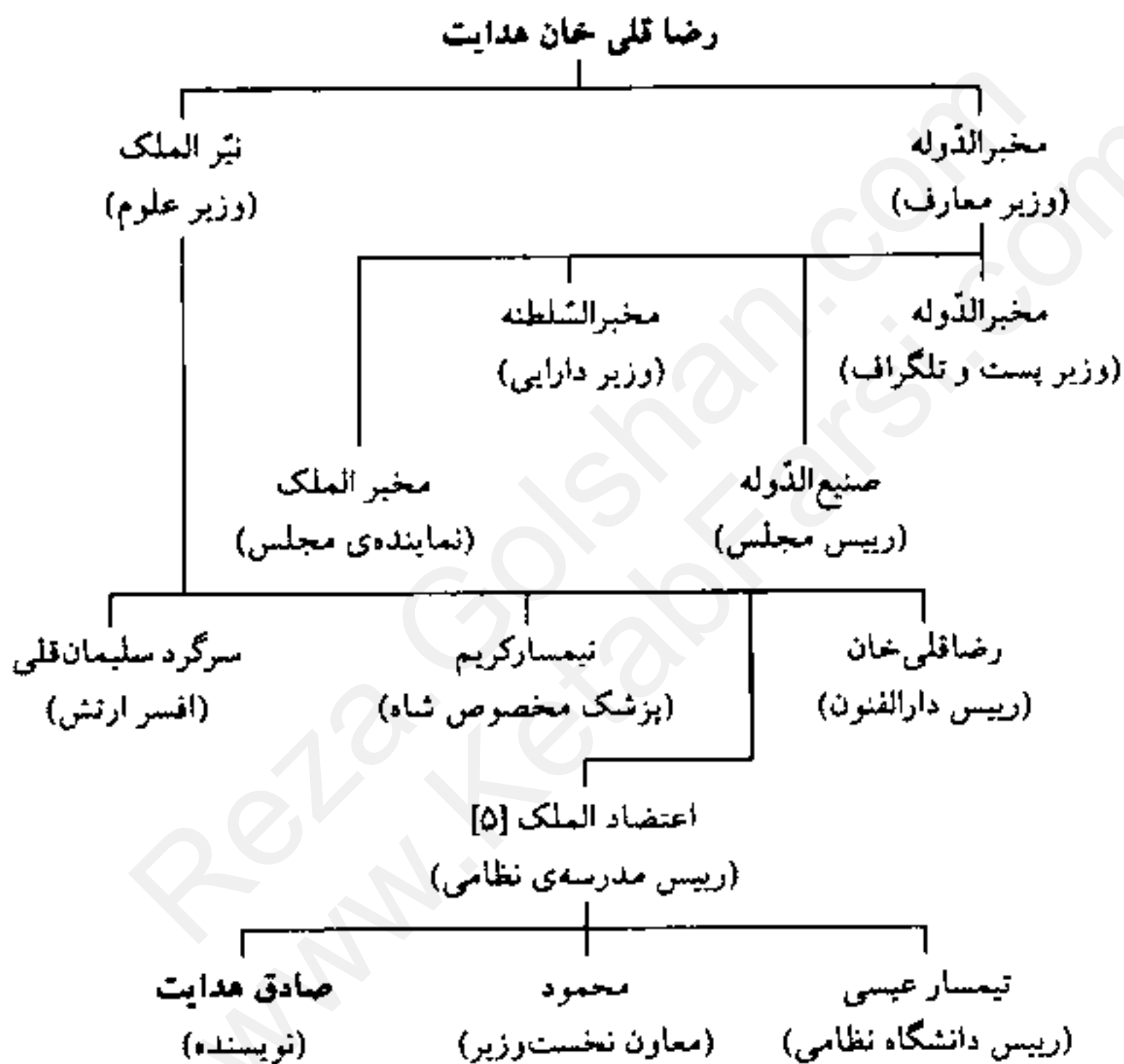
بودند و برخی از آنان در اروپا تحصیل کرده بودند... این خانواده در

سه قطره خون (۱۳۱۱ ش.) و سایه روشن (۱۳۱۲ ش.) مجموعه‌ای از ترانه‌های

جریان انقلاب مشروطه نقش مهمی داشتند، به خصوص سه برادر، صنیع الدوله، مخبر السلطنه و مخبر الملک در خانه‌ای بزرگ با هم

زندگی می‌کردند و در دوران استبداد همواره از پذیرفتن مشاغل دولتی سرباز زدند [۴].

در این نسب نامه، جایگاه صادق هدایت به خوبی نشان داده شده است:



صادق هدایت، سه ساله بود که انقلاب مشروطه روی داد و سال‌های کودکی او در سال‌های پر آشوب پس از مشروطیت گذشت. فعالیت ادبی وی در دوران حکومت رضاشاه آغاز شد، در دورانی که حرکت‌های آزادی‌خواهی با دیکتاتوری خشن و بی‌رحم رضاشاهی روبرو و آزادی بیان محدود شد. با تأسف، صادق هدایت آن قدر زندگی نکرد که سال‌های متعادل‌تر و امیدوارانه‌تر

پسین را ببیند. بنا به گفته‌ی نویسنده‌ای ایرانی، هدایت «فرزند دوران مشروطیت و نویسنده‌ی عصر استبداد بود» [۶].

برای شناخت زندگی و آثار هدایت و به ویژه برای دریافت علت افسردگی شدید و عامل احتمالی خودکشی او، باید دو نکته را در نظر داشت: نخست، محیط اشرافی که صادق هدایت در آن‌زاده و بالنده شد [۷] و دودِ دیگر وضعیت آشفته و نابسامان ایران در آن سال‌ها.

از زندگی شخصی هدایت، آگاهی‌های اندکی در دست است. او انسانی آرام، منزوی و گوشه‌نشین بود و از این‌رو دوستان اندکی داشت. حتی برای آنانی که او را می‌شناختند، به نظر می‌رسد که چهره‌ی واقعی او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. با این همه، در آثار صادق هدایت، جنبه‌هایی از شخصیت وی را می‌توان دریافت. در وهله‌ی نخست، عشق او به ایران و علاقه‌ی او به مردم ایران، سنت‌ها، فرهنگ و گذشته‌ی شکوهمند این سرزمین تقریباً در تمام آثار او دیده می‌شود. این گرایش، گاه او را به نوعی میهن‌پرستی تعصب‌آمیز کشانده است. درستکاری و صداقت [۸]، ویژگی بارز دیگر صادق هدایت بود که همواره موجب رویارویی تند وی با بسیاری از نهادهای اداری کشور شده بود. او با مردم محروم، ناتوان و ستم‌دیده همدردی می‌کرد و از طبقه‌های مرفه جامعه بی‌زاری می‌جست. با آن که می‌توانست از جایگاه بالاتری بهره‌مند شود هرگز موقعیت‌های دولتی عالی را نپذیرفت. صادق هدایت از اشرافیت تازه به دوران رسیده‌ی خاندان پهلوی دوری می‌گزید، حال آن که خانواده‌ی اشرافی او با این خاندان سازگاری و همسویی یافته بود.

گویا فکر خودکشی از او آن‌جوانی، در سر هدایت راه یافته بود [۹]. نخستین

بار که به فرانسه رفت، کوشید خود را در رود مارن غرق کند، اما او را نجات
یگی دقیقه نگذشت که دوباره به خودم آمدم. اما مظهر اهوزا مرزا را
دادند [۱۰]. صادق هدایت، در بیشتر عمر خود به سرنوشت خود تقدیر باور داشت.
پرسیدم، همان طوری که شاید شما هم بدانید، ما را می پرسیدند، در
سخنی از وی اینجمله گفته‌اند: «من در هلیت بودم [۲۱].»

یاد سال‌های کیشین‌سومش کورده‌کشی را زنده می‌گویم و خود کوشیدم که در این باره ای مفرغی دیگر ملاحظاتی این
دوره‌ی صادق هدایت در زندان‌ها، به چشم نمی‌خورد، به سرنوشت هر کسی، روی هم نشانی نوشته
شده، خودکشی هم با بعضی‌ها زاینده شده [۱۱].

آن‌گونه که از زندگی و آثار صادق هدایت دریافت می‌شود، او همواره به مرگ
می‌اندیشیدم و با فلسفه‌ی وی که از معشوق خود سخن می‌گوید مرگ را

می‌ستودند صادق هدایت بیانگر آن است که وی همواره به خیام و فلسفه‌ی او
مرگ... بهترین بناهی است برای دردها، غم‌ها، رنج‌ها و بیدادگری‌های
گرایش داشته و در طول این سال‌ها، بیس از همیشه از این شاعر فیلسوف تأثیر
زندگانی... اگر مرگ نبود همه آرزویش را می‌کردند. فریادهای ناامیدی به
پذیرفته است. هدایت در قرآنه‌های خیام که حکایت‌کننده‌ی باورهای وی نسبت
آسمان بلند می‌شد، به طبیعت نفرین می‌فرستادند. اگر زندگانی سپری
به این شاعر است، رباعیات پرآوازه و برجسته‌ی خیام را در هشت عنوان
نمی‌شد چقدر تلخ و ترسناک بود [۱۲].

تقسیم‌بندی می‌کند: از آفرینش، ناسامانی‌های روزگار، سرنوشت از روز ازل
مرگ، تنهایی و ناامیدی، موضوع‌هایی هستند که در بیشتر نوشته‌های صادق
گردش دوران، ذرات گردنده، هر چه باداباد، هیچ است و دم را دریابید.
هدایت دیده می‌شود.

در دیباچه‌ی این کتاب، دیدگاه صادق هدایت درباره‌ی فلسفه‌ی خیام به این
همه‌مان تنهایی، نباید گول خورد. زندگی یک جور زندان است...
ترتیب بیان شده است: [۲۲] به دیوار زندان، صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم

فلسفه‌ی خیام و فلسفه‌ی قنوت‌اندکی فخر و دیگرانند مستحق‌القدرها با همه‌ی جوانان
توانمندی بعضی‌ها که حکمت و ملی‌گرا ندانند و ملی‌گرا را مکتب‌الین مکتب‌کنند
فلسفه‌ی آن‌ها که هر نیم‌ختمی، و قنوت‌اندکی فخر و دیگرانند مستحق‌القدرها با همه‌ی جوانان
بعلافت‌تحمیل‌شده [۲۳] اسراری که برایش لاینحل مانده مطرح می‌کند.
خیام، ترجمان این شکنجه‌های روحی است: فریادهای او انعکاس

از این رو، شگفت‌انگیز نیست اگر می‌بینیم که بسیاری از شخصیت‌های و چون به هوش می‌آید خود را در میان شاخ و برگ درختان می‌بیند. بازوی داستان‌های هدایت به طور طبیعی می‌میرند، به قتل می‌رسند و یا خودکشی مجروح او، نبرد با مغولان را به یاد وی می‌آورد و لبخندی پیروزمندانه بر لبش می‌کشند. البته نمی‌توان نتیجه گرفت که در این شخصیت‌ها رنگ خشونت‌آمیز به می‌کشند. پنج روز در میان درخت‌ها و باتلاق‌ها به سختی پیش می‌رود و سپس چشم می‌خورد و در برابر، مهربانی و محبت ویژگی مشترک تمام این ناخوان و درمانده به تنه‌ی خالی درختی پناه می‌برد. احساس می‌کند خون در شخصیت‌هاست. به هر روی، همواره موضوع مرگ در این داستان‌ها دیده رگ‌هایش فسرده شده است. بدنش گرخت شده، اما ذهن و اندیشه‌ی او هنوز می‌شود؛ چرا که صادق هدایت، مرگ را پاره‌ی جدایی‌ناپذیر انسان می‌داند. هوشیار است. خاطرات خوش با گلشاد به یادش می‌آید و سپس می‌پندارد توانایی و هنر هدایت این بود که پایان اندوه‌ناک زندگی را بسیار خوب و طبیعی، نشان می‌داد.

در بهار سال بعد، دو روستایی رهگذر، در جنگل، اسکلت مردی را در کنار صادق هدایت به مفهوم سرنوشت و تقدیر، باور داشت و توانایی او در تنه‌ی درختی می‌بینند، در حالی که سر او در شکاف درخت گیر کرده و گویی توصیف این باور، غیر قابل انتظار است. عینیت هنرمند، به شکل گسترده‌ای در خنده‌ای هراسناک بر لب دارد. پیرمرد روستایی، دست جوان را با خود می‌کشد کنار ذهنیت او قرار می‌گیرد و سرانجام این عینی‌گرایی بر ذهنی‌گرایی چیره و می‌گوید:

می‌شود. بدبینی صادق هدایت را می‌توان در سخنان او دید، هر چند او کمتر این

بوریم برای بوریم. ای مغوله سایونه [۱۲].

گونه، به طور مستقیم، احساسات و عواطف خود را باز می‌گوید:

در اصفهان نصف جهان، صادق هدایت، خواننده را به تماشای آثار تاریخی

می‌برد که «نماد شور و خروش و مبارزه و بی‌سابقه‌ی انقلاب است». این اثر به مثابه‌ی مهم‌ترین

دقیق و جدی‌بینی از هدایت و هنر او به نظر می‌رسد. پیچ‌و‌مخ‌های بارز و شکوه و عظمت نگاه‌های

تاریخی سخن می‌زنند و او که شیفته‌ی زیبایی‌های این شهر شده، به خود می‌گوید کتاب

هدایت این بارگشت از لونه‌ها همه زیبایی! جلو آن، عقل مات می‌ماند [۱۳].

او حکایت دروازه‌ی شهر کویت (زیبایی دنیا ۳۳۱ ش. ۱۳۱۰ م.) در زوایا، بازرگانی، به ایران تا

دیدار از هند.

۱. این اثر و ۱۳ داستان، نوشته‌ی صادق هدایت، توسط ای. روزنفلد A. Rozenfeld به (۱۳) دوره‌ی رکود و ایستایی (۱۳۲۰-۱۳۱۶ م.). پس از سفر به هند تا

زبان روسی ترجمه شده که در گلچین آثار صادق هدایت An Anthology of Sadiq

سرنگونی در شاه

Hedayat's Works, (Moscow, 1957) منتشر شده است.

- (۴) دوره‌ی امیدهای درخشان (۱۳۲۶-۱۳۲۰ش.): از اشغال ایران توسط متفقین تا بحران آذربایجان.
- (۵) دوره پایانی (۱۳۳۰-۱۳۲۶ش.): چهار سال پایانی زندگی صادق هدایت تا مرگ در پاریس.

یادداشت‌های مترجمان

[۱] این احتمالی که دکتر کامشاد بیان کرده ضعیف است. دکتر محمد علی همایون کاتوزیان در صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت (ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، طرح نو، تهران، صص ۳۰۷-۳۰۱) این احتمال را که هدایت از آغاز در پی خودکشی بوده است نپذیرفته و بر این باور است که او از فضای تنگ، ناپسامان و نامساعد ایران گریخته است و وضعیت روحی او و دشواری‌های بعدی، او را هر چه بیشتر به سوی خودکشی کشانده است.

[۲] ترجمه‌ی خبر روزنامه‌ی لوموند یازده آوریل ۱۹۵۱ چنین است:

حوادث شهری

نویسنده ایرانی، صادق هدایت چهل و دو ساله [۱۹] برادر زن تیمسار رزم‌آرا که چندی پیش در تهران مقتول شد، با گاز در آشپزخانه مسکن کوچکی واقع در عمارت شماره ۳۷ مکرر کوچه‌ی شامپی بونه خودکشی کرد. آقای هدایت که شش ماه قبل به پاریس آمده بود، چندبار میل خود را به خانمه دادن به زندگیش ابراز کرده بوده است. [ر.ک: فرزانه، م.ف.، آشنایی با صادق هدایت، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۹۴].

[۳] چنین به نظر می‌رسد به رغم آن که خانواده‌ی صادق هدایت ثروتمند بودند و از اشراف به‌شمار می‌آمدند اما پدر او از این ثروت بهره‌ای نبرده بود. سخن م.ف. فرزانه در این مورد خواندنی است: «شک نیست که صادق هدایت در یک خانواده جا افتاده قدیمی به دنیا آمده است. خانواده‌ای که در ایران از «اشراف» به حساب می‌آید و می‌تواند تا چند پشتش را بشمارد، ولی اشتباه نشود. اگر خاندان هدایت دارای صاحب منصبان دیوانی مقتدر بود، در عوض پدر هدایت از مقامات خیلی بالا و از تمول چشم‌گیری بهره‌مند نبود. من که در خانه‌ی مسکونی خانواده‌ی هدایت رفتم و آمد داشتم، می‌توانم شهادت بدهم که از نظر مادی پدر

و مادر او زندگی بسیار ساده و حتی متوسطی داشتند و متأسفانه صفت «اشرفی» که در شرح حال صادق مصرف شده، بسا در ذهن خواننده به قدرت و ثروت سرشار تعبیر می‌شود» (ر.ک: فرزانه، م.ف.، آشنایی با صادق هدایت، همان، ص ۲۶۱). در عین حال آنچه از زندگی شخصی صادق هدایت برمی‌آید او همواره از نظر مالی در تنگنا بوده است و در کار خرده‌پای اداری نیز دستمزد اندکی می‌گرفت.

[۴] براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران.

[۵] این مطلب درباره‌ی اعتضاد الملک، پدر صادق هدایت و خانواده‌ی او خواندنی

است:

پدر صادق هدایت، سرپرست اسبق مدرسه‌ی نظام، مردی باسواد بوده و به کتاب خواندن علاقه داشته است. بارها پیش آمد که هدایت می‌گفت برای مطالعه از او کتاب می‌خواهند... اعتضاد الملک، پسرانش را به مدرسه فرستاده و ایشان را به خدمات دولتی ترغیب کرده بود. نیز احتمالاً از روابط خانوادگی و اجتماعی خود استفاده نموده تا آنان را در سطح بالای جامعه نگه دارد، به فرنگ بفرستد و صادق را که به هنر و ادبیات علاقه‌مند می‌دیده، به آموختن زبان و تحصیل در یک مدرسه‌ی فرانسوی و رفتن به فرنگستان تشویق کرده است. پدر و مادر صادق، مومن و اهل نماز و روزه و پای‌بند آداب و رسوم جاری ایران بودند. بنابراین... تصور این‌که در خانه چه می‌گذشته بسیار آسان است (ر.ک: فرزانه، م.ف. آشنایی با صادق هدایت، همان، ص ۲۶۱).

[۶] جلال آل احمد در مقاله‌ی «هدایت بوف کور» (ر.ک: هفت مقاله، چاپ سوم،

انتشارات رواق، ۱۳۵۷، ص ۲۳) عبارتی دارد نزدیک به این سخن: «هدایت فرزند دوره‌ی مشروطیت است و نویسنده دوره دیکتاتوری».

[۷] م.ف. فرزانه، یکی از نزدیکترین دوستان صادق هدایت، فضای خانواده‌ی او را

چنین توصیف کرده است: «نه تنها بارها از زبان خود هدایت شنیدم که از مصاحبت با خانواده‌اش متنفر بود و این بیزاری به اشکال مختلف در غالب نوشته‌هایش دیده می‌شود، بلکه عاصی می‌شود و عصیان‌ش را ابتدا عملاً بروز می‌دهد. مثلاً برای این‌که با افراد خانواده هم‌سفره نشود، به بهانه‌ی این‌که دلش برای حیوانات می‌سوزد، گوشت نمی‌خورد، یا بر خلاف

رسم جاری مسلمانان که سگ را نجس می‌دانند، به این حیوان علاقه‌ی زیاد نشان می‌دهد و حیوانات را در مقابل آدم‌های زورگو می‌سناید» (ر.ک: آشنایی با صادق هدایت، همان، ص ۲۶۲).

[۸] درباره‌ی این ویژگی بارز صادق هدایت نگاه کنید به: برامنی، رضا، قصه‌نویسی، چاپ سوم، نشر نو، تهران، ۱۳۶۲، صص ۴۸۶ و ۴۸۳.

[۹] درباره‌ی افسردگی صادق هدایت از اوان جوانی نگاه کنید به:

- کاتوزیان، محمد علی همایون، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت،

طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۲۰-۲۰۵، ۶۵، ۵۹، ۴۹، ۳۰-۲۹.

- فرزانه، م.ف. آشنایی با صادق هدایت، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۶۴-۲۶۱.

[۱۰] صادق هدایت در نامه‌ای از پاریس به تاریخ ۳ مه ۱۹۲۸م. به برادر خود محمود

هدایت به این رویداد اشاره می‌کند:

«تصدقت کردم نمی‌دانم عجاناً چه بنویسم. یک دیوانگی کردم به خیر گذشت. بعد

مفصلاً شرحش را خواهم نوشت» (ر.ک: کتبرایی، محمود، کتاب صادق هدایت، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۸۲).

[۱۱] هدایت، صادق، زنده به گور، گردآورنده: محمد شریفی، ناشر: گردآورنده، چاپ

اول، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۵-۱۴.

[۱۲] هدایت، صادق، نوشته‌های پراکنده، چاپ دوم، موسسه‌ی چاپ و انتشارات

امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۹۲.

[۱۳] به نقل از: دست‌غیب، عبدالعلی، نقد آثار صادق هدایت، نشر سپهر، تهران، ص

۳۹.

[۱۴] هدایت، صادق، بوف کور، چاپ دوازدهم، کتاب‌های پرستو، تهران، ۱۳۴۸، ص

۱۲۶.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

فصل ۱۵

دوره‌ی نخستین (۱۳۰۹-۱۳۰۲ ش.)

صادق هدایت پیش از نخستین سفر به فرانسه، دو کتاب منتشر کرد: رباعیات حکیم عمر خیام^۱ (۱۳۰۲ ش.) و انسان و حیوان (۱۳۰۳ ش.). هیچ یک از این دو اثر، ارزش ادبی ندارد. کتاب نخستین، تنها چاپ جدیدی از رباعیات در خور توجه خیام است، به پیوست دیباچه‌ای که در حقیقت ترجمه‌ی پژوهش پروفیسور ادوارد براون پیرامون خیام است. سبک کتاب، نمونه‌ی جالبی از نثر نخستین هدایت است، سبکی متکلفانه و سنتی‌گرای یک جوان ایرانی تحصیل کرده که گویی در نزد استادان کهنه‌گرا، تمرین نویسندگی می‌کند. در این اثر، هیچ نشانی از سادگی و روشنی آثار پسین هدایت که تأثیری در خور توجه و به سزادر نثر نوین فارسی بر جای گذاشت دیده نمی‌شود. با این حال، سبک سنجیده و استوار کتاب، نشان می‌دهد که هدایت، آغازی سنتی و محافظه‌کارانه داشته است؛ وی پیش از نوشکوفایی، بر اصول فنی سنتی در نویسندگی چیرگی یافته

۱. این کتاب را نباید با پژوهش پرآوازه‌ی صادق هدایت درباره‌ی رباعیات خیام و طبقه‌بندی این رباعیات اشتباه کرد.

بود. در این روزها، هدایت، اگر آرزویی در سرداشت آن بود که پژوهشگری توانا و پرآوازه شود. به هر روی، این کتاب نشان‌دهنده‌ی علاقه و پیوند هدایت به خیام بود که در تمام دوره‌ی فعالیت ادبی نویسنده، سرچشمه‌ی الهام وی به‌شمار می‌رفت.

دومین کتاب، انسان و حیوان، تنها نشانه‌ی کنجکاوی نویسنده است. این کتاب ۴۸ صفحه‌ای، به انشای دانش‌آموزی همانند است که از رفتار بیرحمانه‌ی انسان با حیوان انتقاد می‌کند و از حق زیستن حیوان سخن می‌گوید و نویسنده در آن از گیاه‌خواری سخن می‌راند. این کتاب کم‌حجم، دست‌آورد پژوهش و مطالعه‌ی ژرف صادق هدایت است که با تأسف، سبکی ناستوار و نسنجیده دارد. متن کتاب ناهموار است و آکنده از نادرستی‌های دستوری، جمله‌های طولانی، خشن و گاه مبهم. گاه، نویسنده، عبارت‌های فرانسوی را در متن به کار می‌گیرد و یا از ترجمه‌ی واژه به واژه بهره می‌گیرد. همچنین نتیجه‌گیری‌های احساسی او، با سنجیدگی، ناپختگی و تخیل‌آمیزی همراه است. اما این کتاب برای پژوهشگرانی که آثار هدایت را مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهند از چند جهت در خور توجه است: سبک انسان و حیوان بیانگر کوشش هدایت در گذر از سبک سنتی و متکلفانه داستان‌نویسی است و نیز نشان می‌دهد که او چگونه راهی ناآزموده و ناهموار را می‌آزماید تا به سبکی ویژه دست یابد. درونمایه‌ی انسان و حیوان، حکایت‌کننده‌ی انسان‌گرایی و دلسوزی‌های صادق هدایت است. در این اثر می‌توان به طور ضمنی، باور هدایت را به پروردگار مطلق دید.

پس از آن که صادق هدایت در هنر نویسندگی توانا تر شد، به کاستی‌های دو کتاب نخستین خود پی برد. هدایت که در راه تکامل هنری گام برمی‌داشت، سه سال پس از انتشار انسان و حیوان، کتاب فواید گیاه‌خواری (۱۳۰۶ش.) را در

پاریس نوشت که موضوع کتاب انسان و حیوان را به گونه‌ای گسترده‌تر و ژرف‌تر بیان کرده است. هدایت در سال ۱۳۱۳ش، دومین اثر خود را در مورد خیام منتشر کرد که بیانگر اندیشه‌ها و باورهای او در باره‌ی رباعیات خیام است [۱].

در آثار نخستین هدایت، نمایشنامه‌ای کوتاه نیز به چشم می‌خورد. وی این اثر را که به نمایشی عروسکی همانند است در پاریس نوشت. افسانه‌ی آفرینش [۲]، نخستین کوشش نویسنده در عرصه‌ی تخیل و خیال‌پردازی و نخستین نشانه‌ی رویکرد این نویسنده‌ی جوان به طنز و هجوگویی است. متن این نمایشنامه بر پایه‌ی نظریه‌های مربوط به آفرینش انسان، جهان و کلیت هستی است. در این نمایشنامه نام‌ها از ملیت‌های گوناگون برگزیده شده است: خالق - اوف، جبرائیل - پاشا، مکاییل - افندی، اسراییل - بیگ، مسیو شیطان، بابا - آدم و ننه - حوا. این داستان خیمه‌شب بازی گونه، دارای صحنه‌هایی است که از دیدگاه مسایل مذهبی، ریشخندآمیز به نظر می‌رسد. این نمایشنامه در سال ۱۹۳۱م. / ۱۳۱۰ش. نوشته شد، اما تا سال ۱۹۴۶م. / ۱۳۲۵ش. منتشر نشد. در دسامبر ۱۹۴۶م. / ۱۳۲۵ش. آدرین مزون نو^۱، آن را در پاریس در ۱۰۵ نسخه منتشر کرد که برای فروش نبود.

ترجمه‌ی آلمانی افسانه آفرینش و دو داستان دیگر هدایت، بدون ذکر نام مترجم در ۱۹۶۰م. / ۱۳۳۹ش. در برلین منتشر شد. کتاب، مصور است و بزرگ علوی بر آن دیباچه‌ای نوشت که در آن از خاطرات خود با صادق هدایت سخن می‌راند.^۲

1 . Adrien Maisonneuve.

2 . Die Legende Von der Schopfung, mit farbigen Federzeichnungen Von Bert Heller (Rutten and Loerning, Berlin, 1960).

یادداشت‌های مترجمان

- [۱] این کتاب با عنوان ترانه‌های خیام در ۱۱۶ صفحه (با مقدمه و یک صفحه‌ی فهرست و ۶ تصویر از درویش نقاش) به سال ۱۳۱۱ منتشر شد.
- [۲] م.ف. فرزانه یکی از نزدیک‌ترین دوستان هدایت در آشنایی با صادق هدایت (نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۶۹) تصویری از این کتاب را به چاپ رسانده و این عبارت‌ها را نوشته است:

وقتی هدایت افسانه‌ی آفرینش را به من هدیه می‌داد خواهش کردم که طبق معمول روی صفحه‌ی اول آن چیزی بنویسد و امضا کند. او نوشت: «هر کس قلم دارد بگذارند لای کفش». غمگین شدم، اعتراض کردم: «ولیکن چیز دیگری بنویسد» و او همین جمله‌ی مرا اضافه کرد.

فصل ۱۶

دوره‌ی شکوفایی (۱۳۱۶-۱۳۰۹ ش.)

صادق هدایت پس از بازگشت از اروپا، نخستین مجموعه‌ی داستان کوتاه خود، *زنده به گور* [۱] (۱۳۰۹ ش.) را منتشر کرد. شش سال پسین، پربرترین سال‌های زندگی ادبی هدایت بود. او کانون توجه شماری از روشنفکران پیشرفت‌خواهی بود که محفل‌های ادبی محافظه‌کار، آنان را تندرو می‌نامیدند. محفل‌هایی که سبک نگارشی آنان هنوز هم رایج و متداول بود. صادق هدایت و دوستان نویسنده، هنرمند و موسیقی‌دان او، حرکت جدیدی را در هنر و ادبیات آغاز کردند. این محفل‌ها برای هدایت بسیار هیجان‌انگیز بود؛ هدایت کانون اصلی و راهنمای این گروه‌ها بود و آنان را تشویق و یاری می‌کرد [۲]. *سایه مغول* [۳] (۱۳۱۰ ش.)، *نمایشنامه‌ی تاریخی مازنار* [۴] (۱۳۱۲ ش.) و *وغ و غ ساهاب* [۵] (۱۳۱۲ ش.) دستاورد این سال‌هاست.

در این سال‌ها، صادق هدایت دو مجموعه‌ی داستان کوتاه دیگر، منتشر کرد: *سه قطره خون* (۱۳۱۱ ش.) و *سایه روشن* (۱۳۱۲ ش.). مجموعه‌ای از ترانه‌های

عامیانه به نام اوسانه (۱۳۱۰ش.)، کتابی پیرامون سنت‌ها، خرافه‌ها و باورهای کهن به نام نیرنگستان (۱۳۱۲ش.)، دو سفرنامه به نام اصفهان نصف جهان (۱۳۱۱ش.)، روی جاده نمناک (۱۳۱۴ش.)، علویه خانم (۱۳۱۲ش.)، ترانه‌های خیام (۱۳۱۳ش.) و سرانجام بوف کور (۱۳۱۶ش.).

با آن که صادق هدایت در این سال‌ها، نویسنده‌ای کوشا و پرکار بود، در ناامیدی به سر می‌برد؛ چرا که نمی‌توانست خود را با وضعیت اجتماعی جامعه هماهنگ سازد. این مشکل، فراسوی بسیاری از دیگر روشنفکران نیز بود، اما شمار بسیاری از آنان راه خود را برگزیده بودند. پاره‌ای از آنان در برابر استبداد حاکم سر تسلیم فرو آورده و به صف چاپلوسان حکومت پیوسته بودند، از این‌رو از مقام و مرتبت بالا و زندگی تجملی و مرفهی بهره‌مند بودند. شماری دیگر در برابر نظام حاکم مبارزه می‌کردند و با نیرو و توانایی اندک می‌کوشیدند فعالیت‌های زیرزمینی را در برابر استبداد رو به رشد گسترش دهند. گروه سوم، افراد حساسی بودند که نمی‌توانستند با رژیم همکاری کنند و جرأت مبارزه نیز نداشتند؛ آنان گوشه‌نشین شدند و از فعالیت‌های ادبی دست کشیدند و با پناه بردن به مواد مخدر و الکل، در پی آن بودند همه چیز را به فراموشی سپارند.

صادق هدایت جوان، نمی‌توانست به هیچ یک از این دسته‌ها بپیوندد. صداقت و درستکاری هدایت سدی بود در برابر چاپلوسی و تملق‌گویی او از رژیم استبدادی و از سوی دیگر، هدایت مردی تنها و گوشه‌نشین بود که از جامعه دوری می‌گزید و به درگیری‌های سیاسی خون‌نگرفته بود. هدایت، راه سوم را نیز برنگزید، چرا که دست کم در آن زمان، هنوز عشق و علاقه به آفرینش آثار ادبی، وی را از این کار باز می‌داشت. از این‌رو، هدایت خود را به هنر اختصاص داد